

## خواجوی کرمانی در آثارش

دکتر محمود عابدی \*

### چکیده

خواجو، شاعر معروف قرن هشتم، از خواجهگان کرمان است و تخلص او، «خواجو» از همین نسبت گرفته شده است. وی از جوانی با نقاشی، نخلبندی و موسیقی آشنایی جدی داشته است. رابطه او با مشایخ کازرون باید با رابطه خاندان اینجو با آنان مطالعه شود. شعر صوفیانه او از جوهره تصوف کم بهره است و از سطح آشنایی و الفت با معارف صوفیه نمی‌گذرد. همای و همایون او علاوه بر آن که با خسرو و شیرین نظامی و ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی پیوندهایی دارد، با **ورقه و گلشاه** عیوقی نیز دارای مشترکاتی است. خواجو از نخستین گویندگانی است که با تضمین شعر دیگران نوعی تخمیس ساخته است. او از معروفترین پیروان نظامی است، و آخرین منظومه‌اش، **گوهرنامه**، نشان می‌دهد که با آثار امیر خسرو دهلوی هم آشنایی داشته است.

---

\* - استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت معلم تهران

## واژه‌های کلیدی

شعر فارسی، خواجهی کرمانی، همای و همایون، ورقه و گلشاه، تضمین در شعر فارسی، امیر خسرو دهلوی.

خواجهی کرمانی (م: ۷۵۰) معروفترین شاعر نیمه اول قرن هشتم فارس و کرمان، در حد خود مشهور است و دیوان و مثنویهای پنجگانه او به طبع رسیده و مجموعه مقالاتی خواندنی درباره او فراهم آمده است.<sup>۱</sup> محققان شعر سعدی و حافظ، غالباً به رابطه شعر خواجه با آنان توجه داشته‌اند و سخنان گفته شده در این باب کم نیست؛ اما هنوز تحقیق در احوال و آثار او مراحل مقدماتی خود را می‌گذراند. هیچ یک از آثار او با تصحیحی انتقادی- و چنان که باید- عرضه نشده و در کشف منابع کارهای او جست و جوی خرسند کننده‌ای انجام نگرفته است. با این همه، تأملی در آثار او، با صورت موجود هم، ممکن است نکات تازه‌ای از شعر و احوال او را آشکار کند. نگارنده بنا بر ضرورتی لازم دید که آثار او را یک بار دیگر بخواند و آنچه از نظر خواننده محترم می‌گذرد، نتیجه آن بررسیهاست:

## (۱) خواجه؛ نسبت، تخلص

گفته‌اند که خواجه از خواجهگان کرمان بوده است؛ قبیله‌ای که مقارن حمله مغول از نواحی شرقی ایران به کرمان آمده بوده‌اند و اهل کرمان آنان را «مهاجر» می‌گفته‌اند (امیری خراسانی، ۱۳۷۹: ۱۰۵). «خواجگی» خواجه از شعرش برمی‌آید. در خمسه او (۱۳۷۰: روضه الانوار ۴۵؛ همای و همایون/۴۵۸؛ گل و نوروز/ ۷۱۱ و ۶۰۷) می‌خوانیم:

عشق که جانم به غم دل سپرد	خواجگی از خاطر خواجهو ببرد
چو خواجهو گر از خواجگی بگذری	شود شاه گردون تو را مشتری
میان خواجهگان او سر برآورد	که چون خواجهو به ترک خواجگی کرد
بیا خواجهو به ترک خواجگی گیر	برو آزاد باش از خواجه و میر

از همین جا پیداست که تخلص او، «خواجو»، نیز به سبب نسبت او به خواجهگان است و بنابراین، آن قول را که می‌گوید پدر و مادرش «بر سبیل اشفاق» او را خواجه می‌گفتند (فخرالزمانی، ۱۳۶۳: ۷۵)، باید قولی ضعیف دانست.<sup>۲</sup>

«مهاجر» بودن خاندان خواجو از نواحی شرقی خراسان به کرمان نیز با اشاره‌ای که معارض معاصر او، حیدر شیرازی به وی دارد، تأیید می‌شود. این حیدر شیرازی - چنان که از دیوان شعرش<sup>۳</sup> برمی‌آید - در میان معاصران شیرازی خود، شاعر متوسطی است؛ اما از حسن اتفاق، شعرش در دربار شاه شیخ ابواسحاق اینجو شنوندگانی داشته است؛ به گونه‌ای که می‌توانسته است در حضور شاه، از شاعر توانای کرمانی و مردد میان کرمان و شیراز<sup>۴</sup>، با کنایه و تعریض سخن بگوید و او را بدین گونه «کابلی»<sup>۵</sup> و «جاسوس کرمان» بخواند (میرافضلی، ۱۳۸۳: ۹۶).

خواجوی دزد کابلی از شهر کرمان می‌رسد موری است او در شاعری نزد سلیمان می‌رسد  
ای صفدر صاحب قران ای پادشاه انس و جان در شهر شیراز این زمان جاسوس کرمان می‌رسد

## ۲) خواجو؛ نقاش کرمانی

اشارات خواجو به بعضی از ابزار و اصطلاحات نقاشی و نقاشان قابل توجه است، به حدی که می‌تواند ما را به بعضی از علایق او راهنمایی کند.

یکی از قصاید او که در موعظه و قاعدتاً متعلق به ایام کهولت اوست، چنین آغاز می‌شود (۱۳۶۹: ۵۲):

نوشته‌اند مقیمان قبه زنگار به لاژورد بر این نه کتابه زرکار  
که ای نمونه نقش نگارخانه کن مکن صحیفه دل را سواد نقش و نگار  
و مطلع قصیده‌ای که در ستایش جلال الدین مسعود اینجو (مقتول: ۷۴۳) برادر بزرگتر شاه شیخ ابواسحاق، سروده شده، چنین است (۱۳۶۹: ۹۱).

شمسه زرکار محرابت خور گیتی فروز کاسه زنگار نقاشت سپهر سبز فام  
و گویی خواجوست که به شاگرد خود می‌گوید (۱۳۷۰: گل و نوروز/ ۷۱۱).

چه نیکو گفت آن استاد نقاش که خود نقاش نقش خویشتن باش  
آسمان و افلاک را به «قبه زنگار» مانند کردن، یا نه فلک را «نه کتابه زرکار» گفتن، هر چند در حد خود تازگی دارد، برای شاعری مانند خواجو عادی است؛ اما «نمونه نقش»، «سواد نقش و نگار» و «کاسه زنگار نقاش» از گونه دیگر است و لازمه حضور آنها در ذهن و زبان شاعر، به آشنایی وی با نقاشی و کار نقاشان نیاز دارد. تصور این آشنایی، زمینه مناسبی را برای پذیرش سخن شاعر معاصر دیگر خواجو، مظفر هروی<sup>۶</sup>، فراهم می‌کند. مظفر هروی، به گفته

دولتشاه سمرقندی (تذکره الشعرا/ ۲۹۶) «مردی دانشمند و فاضل» بود و درباره بعضی از معاصران سخنان و آرای داشته، و از جمله خواجه را «نقاشک کرمان» می‌گفت.<sup>۷</sup> اگر این «نقاشک» علاوه بر صنعتگری در شعر و سخن آرای خواجه، به معنی دیگر، یعنی نقاشی هم اشاره داشته باشد- که در درجه او چنین است- باعث می‌شود که خواننده وقتی در خمسه خواجه (۱۳۷۰: همای و همایون/ ۴۶۲؛ گل و نوروز/ ۴۸۰) چنین ابیاتی را از زبان او می‌خواند:

نی خامه‌ام نخلبندی نمود	به نخل سخن سربلندی نمود
خداوند با حق نیکمردان	که احوال بدم را نیک گردان..
ز لوح خاطر خواجه به یک بار	فرو شو نقش این سرگشته پرگار..
به دانش چون نماید نخلبندی	چو نخلش ده به معنی سربلندی

در باب این پرسش که چرا معاصران او، وی را «نخلبند شعرا» گفته‌اند (تذکره میخانه/ ۷۵)، جواب تازه‌ای بیابد.

در این جا نمی‌توان از این نکته چشم پوشید که گویا «هنر» فرزند خواجه، مجیرالدین ابوسعید علی- که در این ابیات از آن سخن به میان می‌آید- هم با آنچه درباره خود او گفتیم، بی‌رابطه نباشد (خواجه، ۱۳۷۰: کمال نامه/ ۱۹۰-۱۹۱):

گر چه هست از سعادت ازلی	کنیتت بو سعید و نام علی
نامداران مجیر دانندت	در هنر بی نظیر دانندت
لیکن آن دم برآیدت کامی	که به دانش برآوری نامی

### ۳) خواجه و موسیقی

علاوه بر آن که شاعری خود فعالیت موسیقایی ذهن است، بیشتر شاعران گذشته ما با موسیقی آشنایی داشته‌اند، اما چنان که از آثار خواجه می‌توان دریافت، رابطه خواجه و زبان او با موسیقی هم به نوعی دیگر است. به این ابیات و عبارات توجه کنید:

قولت چو با عمل به فرو داشت می‌رسد	بر گو غزل ترانه <sup>۸</sup> از این بیشتر میار
دیوان/ ۲۶۸	
آن سرو حسینی که از اصفهان خواست	کار دل عشاق نمی‌آرد راست
نوروز همایون بزرگان عراق	زان ماه نگارین مبرقع به نواست <sup>۹</sup>
	همان/ ۵۲۰

**فأجابته السحاب:** ...هر نوبت که نوآگران سپهری، اوتارِ امطار بر ربابِ اقطار بندند و در نوروز پرده سازند، مغنیان تیز آواز رواعد، بر آهنگ رود ما سرود سازند و پرده نوازند. کار بسیط جهان بی فرو داشت ما راست نیاید و قول غزل سرایی هوا بی عمل ما ترانه نماید. هر چند در پرده مخالف سازیم، نوا در مقام بزرگ نوازیم؛ چه کار ما کوچک نیست و نغمات ما نهفت، ولی ارباب دانش دانند که

پرده ما را نواپی دیگر است      نغمه ما را ادایی دیگر است  
(رسالة شمس و سحاب<sup>۱۰</sup>، خطی)

آشنای متون فارسی می‌تواند در امثال **مرزبان نامه**، **نفته المصدور** و **تاریخ و صاف هم** چنین ابیات و عباراتی را سراغ دهد، اما باید به یاد آورد که مؤلفان آنها هم با موسیقی بیگانه نبوده‌اند و از این گذشته، رابطه شعر خواجه با موسیقی از آن بیشتر است که در محدوده این نوع بازیهای زبانی منحصر و خلاصه شود. این همه شعر طربناک و شادمانه و در اوزانی تازه و نادر که در تاریخ شعر فارسی کم سابقه و نامکرر است (نک: نخلبند شعر/ ماهیار/۱۰۴۳)، اشعار آهنگینی که بعضی از آنها در دیوان او (ص ۳۵۸) با عنوان «سرود» آمده‌اند، بسامد قابل ملاحظه کلماتی مانند مطرب، مطربه، پرده‌سرا و...، گوینده را «ترانه» سرایی معرفی می‌کند که **مطربان «گفته»<sup>۱۱</sup>** او را سرود می‌زده‌اند:

مطربان از گفته خواجه سرودی می‌زدند      لیکن آن گل روی را از نام خواجه ننگ بود

سرانجام آیا خواجه خود سازی را می‌نواخته است؟ او در یکی از رباعیات خود که به درد پای اشاره دارد، خود را «پرده سرای» معرفی می‌کند (۱۳۶۹: ۵۵۵):

رفت آن که به باغ و راغ کردیمی جای      بودیم به هر پرده سرا پرده سرای  
کان پای که پایمرد بودی ما را      زین دست ز دستش اوفتادم از پای

#### ۴) **خواجوی مرشدی و تصوف**

خواجو، غالباً، خود را مرشدی<sup>۱۲</sup> پیرو شیخ مرشد ابواسحاق کازرونی (م: ۴۲۶) معرفی می‌کند و ارادتش نسبت به ایمن‌الدین بلیانی (م: ۷۴۵) پیرو شیخ مرشد و شیخ صوفیان سهروردیه بلیانیه، نیز بارها در شعر او تکرار شده است. او- چنان که از ابیات پایانی روضه الانوار (خمسه/ ۹۵-۹۶) برمی‌آید- در سال ۷۴۳ به قصد زیارت تربت شیخ به کازرون رفت و مدتی هم در بقعه شیخ که خود آن را به «حضرت علیا» تعبیر می‌کند (۱۳۷۰: روضه الانوار/ ۹۶؛ گل و

نوروز/۷۰۵)، مجاور و مقیم بود و مثنوی روضه الانوار را هم با استمداد از روحانیت شیخ ساخت. احتمالاً در این ایام با شیخ بلیانی هم دیدار کرد و پس از آن او را پیر خود خواند (همان، گل و نوروز/۷۰۴) و وقتی در ضمن ستایش از این شیخ، گفت (همان/۷۰۶):

گرم بر فقر بخشد پادشاهی      بگیرم از سپیدی تا سیاهی  
وگر با خرقه او عشق بازم      سپهر نیلگون را خرقه سازم

گویا مریدانه از او انتظار خرقه می‌برد. از سرانجام این چشمداشت خواجه چیزی نمی‌دانیم؛ اما شگفتا که به هیچ گونه‌ای به واقعه درگذشت شیخ بلیانی (م:۷۴۵)، پیر و ممدوح وی، که خواجه شیراز سالها بعد از او به حرمت یاد کرد و او را «بقیه ابدال» گفت<sup>۱۳</sup>، در دیوان چاپی او اشاره‌ای نشده است.

از طرف دیگر، در آثار خواجه سخنان بسیاری می‌توان یافت که نشان دهد وی به تصوف می‌اندیشیده است، اما جای جای همان آثار خاطر نشان می‌کند که گرایش او به تصوف و حتی به فرقه مرشدیه و امین‌الدین بلیانی، علاوه بر اقتضای طبیعت و مزاج آن روز، در حد الفت دایم با آثار سنایی و عراقی و اشتغال به اندیشه‌های شاعرانه آنهاست و رابطه و آشنایی با صوفیانی که در آن سالها در شهرهایی مانند شیراز و کرمان حضور فعالی داشته‌اند و در میان عامه مردم و طبقه حاکمه از تأثیر و نفوذ خاصی برخوردار بوده‌اند. شعر صوفیانه و گاهی مریدانه خواجه، هیچ‌گاه آن مایه تمکن و استغنائی را نشان نمی‌دهد که لحظه‌ای وی را از جاذبه نفس‌گیر اهل دولت و قدرت آزاد کند و به خود واگذارد. اشعار قلندرانه او نیز که گاهی با شکوه تلخ از اهل زرق و ریا در می‌آمیزد (نک: خمسه، روضه الانوار/۸۰؛ کمال نامه/۱۷۱) بیشتر نوعی تبرا از صوفیان کرمانی است که با زبانی کنایه آمیز در رسایل او، از جمله در **نمد** و **بوریا**، می‌توان خواند.

از تازه‌های کار خواجه ستایش از مشایخ درگذشته است<sup>۱۴</sup>: شیخ ابواسحاق کازرونی (م:۴۲۶)، مدفون در کازرون؛ برهان‌الدین احمد کوبانی (م: حدود ۵۶۸<sup>۱۵</sup>)، مدفون در خضر آباد کرمان؛ سیف‌الدین سعید باخرزی (م:۶۵۸)، مدفون در فتح آباد بخارا<sup>۱۶</sup>. ابواسحاق کازرونی و بقعه شکوهمند او در آن سالها بسیار مورد توجه و تکریم بود و گفته‌های حیرت‌انگیز ابن بطوطه در این باره خواندنی است<sup>۱۷</sup>. خاندان اینجو، بخصوص شاه شیخ ابواسحاق که اسمش را هم از شیخ کازرون گرفته بود<sup>۱۸</sup>، برای او و بلیانی حرمتی خاص

می‌شناختند و ارادت خواجه به آنها نیز با گرایش شاه شیخ بی‌ارتباط نبود. اما آیا خواجه وقتی در سال ۷۴۱<sup>۱۹</sup> که قصیده‌ای در ستایش برهان‌الدین کوبنانی ساخت (۱۳۶۹: ۹۳-۹۵) بر سر مزار او، مانند مریدانش، مجاور نشسته بود (روح‌الامینی، ۱۳۷۹: ۵۷۷)، و آیا با بعضی از نوادگان شیخ باخرزی که در آن سالها در کرمان بودند<sup>۲۰</sup>، رابطه داشت؟ چیزی از این معانی در آثار او نیست، چنان که از رابطه او با علاءالدوله سمنانی (م: ۷۳۶) و مریدی او و اقامت چند ساله‌اش در صوفی آباد<sup>۲۱</sup> که دولت‌شاه سمرقندی (بی‌تا: ۲۷۷-۲۷۸) مانند خبری یقینی گزارش می‌کند، نشانه‌ای نیافته‌ایم.

### ۵) خواجه و همای و همایون

همای و همایون، نخستین منظومه خواجه‌ست و اصل داستان از افسانه‌های کهن ایرانی و تلفیقی است از آنچه قصه‌گویان در مجالس می‌گفته یا می‌خوانده‌اند. خواجه در ساختار و محتوای این مثنوی عاشقانه، داستان سمک عیار و خسرو و شیرین و ویس و رامین را درآمیخته است. به این معانی دیگران هم پیش از این اشاره کرده‌اند (نک: ۱۳۷۹: ۸۳۷ و ۱۱۲۷)، نکته ناگفته این که بخشی از این منظومه، یعنی حادثه مرگ دروغین همایون (۱۳۷۰: همای و همایون/۴۱۲ به بعد)، با ماجرای فریبکاری پدر گلشاه (عیوقی، ۱۳۶۲: ۱۱۸ به بعد) همانندی تام دارد و احتمال آن هست که خواجه این داستان را از عیوقی گرفته و در فرصت بازخوانی متن به آن افزوده باشد<sup>۲۲</sup>. در خور ذکر آن ابیاتی که با خطی دگرسان، کاتبی ناشناخته در آغاز دست نوشته منحصر به فرد منظومه عیوقی (۱۳۶۲: ۴۱) آورده است، از مقدمه همای و همایون (همان/۲۶۱-۲۶۹) است.<sup>۲۳</sup> آیا او نیز در میان این دو منظومه رابطه‌ای دریافته است؟

از اینها گذشته، منظومه همای و همایون خواجه، در میان همانندهای خود سرنوشتی استثنایی یافته است؛ بدین ترتیب که سالها بعد، گوینده ناشناس و پر سخنی با تبدیل و تغییر و حذف اسامی، واژه‌ها و ابیات، و افزودن افسانه‌هایی از پریان و دیوان، منظومه **سام نامه** را در بیش از ۱۴۵۰۰ بیت پدید آورده است. دیگران، پیش از این، در این باره سخن گفته‌اند (نک، ۱۳۳۷: ۵۷-۵۸؛ یان ریپکا، ۱۳۸۳: ۳۰۵)، و نگارنده نیز برای رفع تردید بعضی از معاصران (نک: نخلبند شعرا، رستگار فسایی/۵۵۱-۵۷۴)، با تفصیلی بیشتر در جایی، به آن پرداخته است.

### ۶) خواجه و امیر خسرو دهلوی

رابطه خواجه با نظامی مشهور است. وی به پیروی از نظامی خمسه‌ای ساخته و بارها به شاگردی خود اقرار کرده است؛<sup>۲۴</sup> اما آیا در کار خود به شاگرد دیگر نظامی، امیر خسرو دهلوی (م: ۷۲۵) نیز توجه داشته است؟

یکی از مثنویهای خواجه گوهرنامه است که آخرین مثنوی اوست و در سال ۷۴۸ سروده شده است. گوهرنامه منظومه‌ای است ابتکاری و در گزارش نسبت بهاءالدین محمود، وزیر امیر مبارز محمد مظفر. این بهاءالدین محمود، بنابر گفته خواجه، از اعقاب خواجه نظام الملک طوسی (م: ۴۸۵) است. شاعر در این مثنوی، در هفت بخش به ترتیب، خواجه نظام الملک و شش تن از اخلاف او را می‌ستاید و در ضمن سخن، هر یک را به یکی از سیارگان هفت‌گانه (زحل، مشتری، مریخ، شمس، زهره، عطارد و قمر) نسبت می‌دهد و پس از آن با تمهید مقدمه‌ای مناسب غزلی می‌آورد.

گوهرنامه هم در معرفی یکی از خاندانهای بزرگ ایرانی درخور توجه است و هم در شیوه تنظیم و ترتیب سخن؛ در عین این که در پرداخت شاعر به سیارات، از مجموعه هفت پیکر نظامی و نه سپهر امیر خسرو دهلوی (سروده ۷۱۸ق) است و از نظر درج غزل در میان سخن در ردیف ورقه و گلشاه، ده نامه عراقی و نه سپهر است، با ذکر این نکته که امیر خسرو دهلوی با انتخاب وزنی خاص در هر یک از بخشهای منظومه خود، تقنین کم نظیری به کار بسته است.

نکته دیگری که احتمال توجه خواجه را به شعر امیر خسرو تقویت می‌کند، آن است که می‌دانیم دیوان خواجه، در زمان حیات او تدوین شده و شامل دو بخش است:

۱- صنایع الکمال (قصاید، ترکیبات، ترجیعات، غزلیات: حضریات و سفریات، و رباعیات)؛

۲- بدایع الجمال (قصاید، غزلیات: شوقیات، و رباعیات).

این نوع تقسیم بندی در دواوین شاعران سابقه چندانی ندارد، مگر آن که امیر خسرو دهلوی قصاید خود را به پنج بخش (تحفه الصغر، وسط الحیات، غره الکمال، بقیه نقیه و نهاییه الکمال) تقسیم کرده است، و در دیوانهای کهن سعدی (نک: فروغی، ۱۳۶۷: ۴۰۴)، غزلیات شیخ در چهار بخش طبیات، بدایع، خواتیم و غزلیات قدیم آمده است. آیا خواجه در این جا به امیر خسرو توجه نداشته است و هر دو از مقتدای خود، شیخ شیراز، پیروی نکرده‌اند؟



### ۷) خواجو و تخمیس شعر سنایی

تضمین در اصطلاح اهل ادب آن است که ابیات، بیت یا مصراع‌ی از شعر دیگران را در شعر خود درج کنند (نک: حدائق السحر/۷۲؛ المعجم/۲۹۵). آیا چه کسی نخستین بار شعر دیگری را تضمین کرده است؟ چه بسا محققان پاسخ این پرسش را یافته باشند. آنچه ما می‌دانیم، تضمین در شعر فارسی سابقه‌ای طولانی و نمونه‌های گوناگون و گفتنیهای فراوانی دارد. یک نمونه آن تضمین جزئی از این بیت رودکی است که ماند اصل قصیده او مشهور است:

باد جوی مولیان آید همی      بوی یار مهربان آید همی<sup>۲۵</sup>

سعدی بخشی از مصراع دوم را در این بیت آورده است (۱۳۶۷: ۵۱۵):

من ای گل دوست می‌دارم تو را کز بوی مشکینت

چنان مستم که گویی بوی یار مهربان آید

و خواجو احتمالاً با توجه به سخن سعدی بدین صورت (۱۳۶۹: ۶۱۹):

ذره را با مهر عقد مهربانی بسته‌اند      اهل دل را بوی یار مهربان آورده‌اند

از سادگی، زیبایی و رسایی بیت رودکی است که حافظ نیز، در حال و هوایی دیگر،

مصراع نخست آن را بدین گونه تضمین کرده است (۱۳۶۲: ۹۳۸):

خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم      کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی

از این تضمین‌ها در شعر خواجو فراوان است و او در شعر خود از گویندگان متعدد از

جمله ناصر خسرو (ص ۱۶۴)، خیام (ص ۵۲۲ و ۵۲۷)، انوری (ص ۵۰۵)، کمال اسماعیل

(ص ۶۳۹)، سعدی (۴۰۸، ۳۴۷، ۲۹۷، ۲۰۹ و....) مصراعها و ابیاتی را تضمین کرده است، اما

تضمین (تخمیس) او از ابیاتی از قصیده معروف سنایی کم سابقه است (۱۳۶۹: ۳۵۵):

بی‌طلب در نظر نیاید یار      بی‌طرب برگ گل نماید خار

هست مقصود ما از این گفتار      طلب ای عاشقان خوش رفتار

طرب ای نیکوان شیرین کار.....

### ۸) خواجو و شاعری به هوس دیگران

در تاریخ ادبیات فارسی، قصیده سرایی، با همه فراز و نشیبش، غالباً شاعری به کام دیگران است. اگر چنین نبود، شعر فارسی بسیار بیش از اینکه هست، از نوع حکایت پیری رودکی،

قصیده ناصر خسرو، نقد تلخ سنایی، نامه اهل خراسان انوری، آینه عبرت<sup>۲۶</sup> خاقانی و دماوندیه بهار برخوردار بود و چنان نمی شد که کسی مانند انوری، بنابر آن قطعه معروف<sup>۲۷</sup>، پیامبر شعر، و شاعری را نکوهش کند.<sup>۲۸</sup>

خواجو در یکی از رسایل خود، نمد و بوریا<sup>۲۹</sup>، از شیوه سخن سوزنی سمرقندی بیزاری می جوید و در شعر خود نیز کم و بیش چنین است؛ اما قصیده سرایی در تاریخ خود، بعضی از بدترین نوع و شکل خود را در برخی از اشعار خواجو یافته است و او، ظاهراً در ایام جوانی و به اقرار خود، به هوس دیگران شاعری کرده است (نک: خواجو، ۱۳۶۹: ۵۹۳، ۱۱۶، ۱۱۴، قصایدی با ردیف های اشتر و حجره، زیلوچه، خرس و خروس؛ و صفحه ۱۵۷، در موضوعی خارج از حوزه ادب و اخلاق). شاید اگر دیوان او به دستور تاج الدین احمد عراقی، از بزرگان کرمان و وزیر امیر مبارز، در زمان حیات شاعر، جمع آوری و کتابت نمی شد (خواجو، ۱۳۶۹: ۹۱)؛ و خود او آثار خود را بار دیگر می نوشت و مانند بعضی از معاصران خود، در آنها تأملی دیگر می کرد، چه بسا، بعضی از این اشعار «فرمایشی» در دیوان او جای نمی گرفت.

#### ۹) خواجو و دردمندی

در شعر خواجو، بر خلاف بسیاری از معاصرانش، اشاراتی هست که از آنها، از احوال شخصی او و خانواده اش اطلاعاتی می توان یافت.

بعضی از معاصران ما (نک: خواجو، ۱۳۶۹: ۲۵) با توجه به چنین ابیاتی درد پای خواجو و گشتگی آن را در اثر شکستن استخوان پای او پس از سماع گفته اند:

پایم که ز آزار نبودی اثرش	گردی نرسیدی به کس از رهگذرش
بس مالش از او ز خرده گیران دیدم	آری چه توان کرد که گشته است سرش
	(دیوان/۵۴۱)
آن لحظه که سرمست من بی سر و پای	زان پرده سرا برون شدم پرده سرای
گفتم که ز پایه پای بر چرخ نهم	پایم بشد از جا [ی] و بماندم بر جای
	(همان/۵۵۳)
چون دید که از دست شدم گفت که خواجو	هش دار که پایت بشد از جای و چنان شد
	(همان/۶۸۹)

اما دلالت آشکارتر رباعی زیر، در خطاب به ممدوح، آن است که سبب انحراف پا «برون آمدن»<sup>۳۰</sup> آن، و زمان حادثه بیرون آمدن شاعر از «بندگی [=حضور و خدمت، قصر]» شاه بوده است (همان/۵۴۱):

ای هندوی تیغت به جهان گیری فاش      در بارگهت خسرو انجم فراش  
کی بود گمان بنده کز بندگیت      چون پای برون نهد برون آید پاش  
گذشته از دردمندی پای شاعر که تا پایان عمر همراه او بوده است، ابتلای او به بعضی بیماریها نیز در دیوان او (ص ۲۰۲، ۳۶۳، ۳۶۹، ۵۳۳) منعکس است، و سخت‌تر از همه آنها احتمالاً، درگذشت همسر اوست که این غزل دردناک گزارش آن است (همان/۷۲۱):

روزگاری روی در روی نگاری داشتم      راستی را با رخس خوش روزگاری داشتم  
همچو بلبل می‌خروشیدم به فصل نوبهار      زان که در بستان عشرت نو بهاری داشتم  
گر غم خون جگر می‌خورد هیچم غم نبود      از برای آن که چون او غمگساری داشتم  
داشتم یاری که یک ساعت ز من غیبت نداشت      گر چه هر ساعت نشیمن در دیاری داشتم

هنوز در باب جوانب دیگر کار خواجه، خروج او از اعتدال، تمرکز در یک معنی و یک لفظ، اصرار در تکرار مضمون، افراط در ایهام‌سازی، بی‌پروایی در کاربرد کلمات ترکی، رابطه با شعر سعدی، اظهار مکرر فقر، زیباییهای شعر و بخصوص زبان او، و تازه‌هایی که در آثارش آمده است، از واژه‌ها، ترکیبها و تعابیر کنایی، سخن گفتن فراوان است؛ شاید به مناسبتی دیگر به آن باز گردیم.

#### پی‌نوشت‌ها

- ۱- این مجموعه مقالات نتیجه کنگره جهانی بزرگداشت خواجهی کرمانی است که با نام «نخلبند شعرا» به وسیله انتشارات مرکز کرمان شناسی، در سال ۱۳۷۹، در دو جلد به طبع رسیده است، و ما از بعضی مقالات آن به تناسب موضوع این سخن، بهره برده‌ایم.
- ۲- استاد دکتر صفا، قول دوم را پذیرفته‌اند. رک: تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲/۳، ص ۸۸.
- ۳- دیوان حیدر شیرازی، با مقدمه و توضیحات آقای سید علی میرافضلی به طبع رسیده است.
- ۴- این تردد میان کرمان و شیراز به دهه پایانی زندگی خواجه مربوط است و گرنه به گفته دولت‌شاه سمرقندی (تذکره الشعرا/۲۷۷): «او همواره سیاحت کردی و در کرمان قرار نگرفتی».

۵- کابلی: [منسوب به کابل]، ظاهراً صورت اصلی یا صورتی از کاولی، کولی، لولی و لوری است [رک: فرهنگ فارسی معین]، و با توجه به مجموعه صفات و کارهایی که در متون فارسی به کابلی و لولی نسبت داده شده است، رابطه نقاشی، نخلبندی و موسیقیدانی به خواجه پذیرفتنی تر می‌شود. و نیز رک: *مرصاد العباد*/۵۴۳ و ۶۶۹.

۶- از احوال مظفر هروی (م: ۷۸۱) - شاعری که باید او را از نقادان روزگار خویش دانست - اطلاع چندانی نداریم. بیشترین اطلاعات را در تاریخ مجمل فصیحی، ذیل ۷۸۱ و تذکره الشعرا/۲۹۶-۲۹۹ باید خواند. و نیز رک: تاریخ ادبیات در ایران (ج ۲/۳) ۱۰۳۷، فرهنگ سخنوران، ذیل مظفر هروی.

۷- دولتشاه می‌گوید: «همواره با شعرای ممالک دعوی کردی و بر سخن فضلا اعتراض نمودی... و بارها گفتمی که علمدار ساوه، یعنی خواجه سلمان، به سر حد ذهن می‌رسد، اما در میدان سخنوری جولان نمی‌تواند کرد، و از نقاشک کرمان، یعنی خواجه، بوی سخنوری می‌آید، اما از ظاهر به معنی نرسیده» است. تذکره الشعرا/۲۹۶.

۸- ترانه: رباعی؛ در این جا: شعری که با الحان و نغمات و مقامات موسیقی و ضرب و آهنگ و ساز و آواز خوانده شود؛ شعر ملحون. رک: دیوان عثمان مختاری/۵۶۹-۵۷۴ (به نقل لغت نامه دهخدا). و نیز رک: المعجم/۱۱۵؛ *برهان قاطع*.

۹- در این رباعی کلمات حسینی، اصفاهان، عشاق، راست، نوروژ، همایون، بزرگ، عراق، مبرقع و نوا از اصطلاحات موسیقی‌اند. نمونه‌هایی از این گونه را می‌توان در *نزهه المجالس* جمال خلیل شروانی (نمط دوم، ص ۱۵۷-۱۶۳)، به تصحیح دکتر محمد امین ریاحی خواند.

۱۰- نگارنده رسائل خواجه را تصحیح و با مقدمه و تعلیقاتی آماده چاپ کرده است.

۱۱- گفته. قول. بسنجید با آنچه حافظ فرمود (دیوان/۲۴):

در آسمان نه عجب گر به گفته حافظ      سرود زهره به رقص آورد مسیحا را

۱۲- برای نمونه، در رساله نمد و بوریا، سخن او بعد از تحمید و تهنیت، چنین است: «چنین می‌گوید... العبد المحتاج الی الله المعبود، محمود بن علی بن محمود، المدعو بخواجه المرشدی الکرمانی...»

۱۳- اشاره به قطعه معروف حافظ که با درد و دریغ از بزرگان روزگار شاه شیخ ابواسحاق یاد می‌کند و از جمله می‌گوید (دیوان/۱۰۶۵):

به عهد سلطنت شاه شیخ ابواسحاق      به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد  
نخست پادشهی همچو او ولایت بخش      که جان پرورد و داد عیش بداد..  
دگر بقیه ابدال شیخ امین الدین      که یمن همت او کارهای بسته گشاد

- ۱۴- گویا محرک اصلی خواجه در ستایش مشایخ گذشته هم، شیخ امین‌الدین بلیانی بود که به زبان فارسی و عربی شعر می‌گفت و به سبب شدت ارادتی که به شیخ ابواسحاق داشت، به نام او قصایدی ساخت. رک: تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲/۳، ص ۸۷۲.
- ۱۵- رک: نخلبند شعرا، دکتر محمود روح‌الامینی/ ۵۸۱ (پی‌نوشت شماره ۱۰).
- ۱۶- رک: نفحات الانس/ ۴۳۴ و تعلیقات آن/ ۸۵۲؛ شد الازار/ ۱۲۱ (پانویس صفحه).
- ۱۷- رک: سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه فارسی / ۲۶۷.
- ۱۸- رک: همان/ ۲۵۵؛ بحث در آثار و افکار و احوال حافظ/ ۱۳۸.
- ۱۹- خواجه، در ضمن این قصیده، به تاریخ سرودن آن چنین اشاره می‌کند (دیوان/ ۹۵):  
مرغ توحیدم به دام آمد به نظم این مدیح لاجرم تاریخ این ابیات شد تصحیف دام  
و تصحیف «دام»، «دام = ۷۴۱» است.
- ۲۰- این سخن عجالتاً در حد احتمال است، و جای آن دارد که در این باره جست و جو شود. رک: دو رساله عرفانی در عشق/ ۸۷ (مقدمه مصحح بر رساله باخرزی)؛ تذکره الاولیای محرابی.
- ۲۱- نام هر شهری (مانند اراک، اصفهان، بغداد، تبریز، جرون، سلطانیه، سیرجان، شیراز و...) که خواجه مدتی در آن اقامت داشته است، به گونه‌ای در شعر او راه یافته است و شاید دیوان او از جهت فراوانی نام شهرها کم نظیر باشد، در حالی که «صوفی آباد» در آن نیامده است.
- ۲۲- این احتمال، از آن جاست که خواجه همای و همایون را در سی سالگی خود، سال ۷۱۹، آغاز کرده و در سال ۷۳۲ به پایان برده است.
- ۲۳- در معرفی نسخه خطی ورقه و گلشاه (ص ۱۲) و نیز در آغاز متن (ص ۴۱، ذیل صفحه) به دوگانگی خط اشاره و به الحاقی بودن ابیات مقدمه تصریح شده است.
- ۲۴- از جمله در خمسه (روضه الانوار/ ۱۷، گل و نوروز/ ۷۱۴) گفته است:  
گر چه سخن پرور نامی تسویی معتقد نظم نظامی تسویی  
نبیند نظم در شـیرین کلامی چو خواجه هیچ شاگرد [ی] نظامی
- ۲۵- بیت با این صورت در کشف الاسرار ۵۷۴/۱۰، تاریخ و صاف/ ۷۹، تاریخ گزیده ۳۷۹/ و بهارستان / ۹۱، آمده است و به نظر می‌رسد که صحیحترین صورت آن باشد. نیز رک: احوال و اشعار رودکی/ ۱۰۲۹؛ دیوان چاپ روسیه/ ۱۰۸ (هر دو به نقل از توضیحات مرصاد العباد/ ۵۷۶-۵۷۷)؛ چهار مقاله/ ۵۲؛ مرصاد العباد/ ۶۰.

۲۶- «آینه عبرت» عنوان کتابی است که سالهای پیش از این (۱۳۴۸)، استاد بزرگوارم آقای دکتر محمد جواد شریعت در شرح قصیده معروف خاقانی در دیار ایوان مداین، تألیف فرموده بود.

۲۷- منظور آن قطعه معروفی است که جامی از گوینده‌ای ناشناخته در بهارستان (ص ۱۰۵) آورده است:

در شعر سه کس پیمبرانند هر چند که لا نبی بعدی  
اوصاف قصیده و غزل را فردوسی و انوری و سعدی

و نیز رک: تذکره دولتشاه/۵۷.

۲۸- رک: دیوان انوری / ۴۵۵. مطلع قصیده انوری چنین است:

ای برادر بشنوی رمزی ز شعر و شاعری تا ز ما مشتگی گدا کس را به مردم نشمیری

۲۹- از زبان بوریا می‌گوید: «... در کمال لطافت نظم بازار نظامی شکسته و کار بر ناظران کامل بسته، اما تا بوده‌ام با اشعار سوزنی سری نداشته‌ام و سوزنی را به شعیری نینگاشته...».

۳۰- «برون آمدن پا» و «از جا بشدن پا»، از جای طبیعی خود بیرون شدن پاست، همان که معاصران ما «از جا در رفتن» می‌گویند.

## منابع

- ۱- رازی، شمس قیس. (۱۳۳۸). *المعجم فی معایر اشعار العجم*، با تصحیح مدرس رضوی، تهران: کتابفروشی تهران.
- ۲- غنی، قاسم. (۱۳۵۶). *بحث در آثار و افکار حافظ*، زوار، چاپ سوم.
- ۳- جامی، نورالدین عبدالرحمان. (۱۳۷۶). *بهارستان*، به تصحیح اسماعیل حاکمی، تهران: مؤسسه اطلاعات.
- ۴- یان، رییکا. (۱۳۸۳). *تاریخ ادبیات ایران*، با ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: سخن.
- ۵- صفا، ذبیح الله. (۱۳۶۳). *تاریخ ادبیات در ایران*، [ج ۳، بخش ۲]، تهران: فردوس، چاپ سوم.
- ۶- اته، هرمان. (۱۳۳۷). *تاریخ ادبیات فارسی*، با ترجمه رضازاده شفق، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۷- مستوفی، حمدالله. (۱۳۶۲). *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- ۸- فصیح خوافی، احمدبن محمد. (۱۳۴۰). *تاریخ مجمل فصیحی*، به اهتمام محمود فرخ، مشهد: باستان.

- ۹- شیرازی، عبدالله بن فضل الله. (۱۳۳۸). **تاریخ و صاف**، ابن سینا- جعفری تبریزی.
- ۱۰- سمرقندی، دولت‌شاه. (بی‌تا). **تذکره الشعراء**، از روی چاپ براون، کتابفروشی بارانی.
- ۱۱- فخرالزمانی، عبدالنبی. (۱۳۶۳). **تذکره میخانه**، با تصحیح احمد گلچین معانی، تهران: اقبال، چاپ چهارم.
- ۱۲- نظامی عروضی. (۱۳۴۱). **چهار مقاله**، با تصحیح مجدد و شرح لغات و... محمد معین، تهران: کتابخانه ابن سینا، چاپ ششم.
- ۱۳- خواجهی کرمانی. (۱۳۷۰). **خمسه**، به اهتمام سعید «نیاز» کرمانی، مرکز کرمان شناسی.
- ۱۴- غزالی، احمد و باخرزی، سیف‌الدین. (۱۳۵۹). **دو رساله عرفانی در عشق**، به کوشش ایرج افشار، تهران: کتابخانه منوچهری.
- ۱۵- انوری. (۱۳۶۴). **دیوان**، به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
- ۱۶- حافظ. (۱۳۶۲). **دیوان**، به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ دوم.
- ۱۷- میرافضلی، علی. (۱۳۸۳). **دیوان حیدر شیرازی**، نشرکازرونیه.
- ۱۸- خواجهی کرمانی. (۱۳۶۹). **دیوان**، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، پازنگ، چاپ دوم.
- ۱۹- [؟]. (۱۳۱۹). **سام نامه**، تصحیح و مقابله اردشیر بن شاهی، بمبئی.
- ۲۰- ابن بطوطه. (۱۳۷۶). **سفرنامه**، ترجمه محمد علی موحد، تهران: آگه، چاپ ششم.
- ۲۱- جنید شیرازی، معین الدین. (۱۳۲۸). **شد الازار فی حظ زوآر عن المزار**، به تصحیح محمد قزوینی.
- ۲۲- میبدی، رشیدالدین. (۱۳۶۱). **کشف الاسرار و عدّة الابرار**، به اهتمام علی اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم.
- ۲۳- سعدی. (۱۳۶۷). **کلیات**، به اهتمام محمد علی فروغی، تهران: امیرکبیر، چاپ هفتم.
- ۲۴- رازی، نجم‌الدین. (۱۳۶۵). **مرصاد العباد**، به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.

- ۲۵- امیری خراسانی، احمد. (۱۳۷۹). **نخلبند شعرا**، [مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت خواجهی کرمانی]، مرکز کرمان شناسی.
- ۲۶- جامی، نورالدین عبدالرحمان. (۱۳۸۲). **نفحات الانس**، با تصحیح محمود عابدی، تهران: موسسه اطلاعات، چاپ چهارم.
- ۲۷- دهلوی، امیر خسرو. (۱۳۶۸ق). **نه سپهر**، با تصحیح محمدوحید میرزا، کلکته.
- ۲۸- عیوقی. (۱۳۶۲). **ورقه و گلشاه**، به اهتمام ذبیح الله صفا، انتشارات فردوسی، چاپ دوم.